

چرا هیچ کس قانع نمی‌شود؟



گوینده، اعتبار او و نسبتش با باورهای ما، سید حسین سیدوکیلی، پژوهشگر رسانه، در این یادداشت به این پرسش می‌پردازد که چرا در فضای گفت‌وگوی امروز، استدلال به‌جای آنکه پلی برای افناع و فهم مقابل باشد، گاه به ابزاری برای دفاع از موضع خود و حمله به طرف مقابل تبدیل می‌شود؛ وضعیتی که ریشه آن را باید در فرسایش حسن نیت و معماری پیچیده پذیرش حقیقت جست‌وجو کرد. مسئله افناع، شاید بیش از آنکه به قدرت استدلال ما مربوط باشد، به این بستگی دارد که مخاطب پیش از شنیدن استدلال، چه قضاوتی درباره گوینده و سخن او شکل داده است.

اما هر چقدر بحث جلوتر می رود، ماجرا عجیب‌تر می‌شود: هیچ‌کس قانع نشده، برعکس، هر دو طرف مطمئن‌تر از قبل شده‌اند که دیگری سوگیری دارد، مغالطه می‌کند، منافعش اجازه دیدن حقیقت را نمی‌دهد یا تحت تأثیر رسانه‌ای است که هر روز از آن تغذیه می‌کند. و جالب‌تر اینکه هر دو، دقیقاً همین را درباره هم فکر می‌کنند. همین الگو را در محیط‌های دیگر هم می‌بینیم:

کارمند معتقد است مدیر واقعیت را نمی‌بیند. مدیر مطمئن است اگر کارمند اطلاعات بیشتری داشت، این‌طور قضاوت نمی‌کرد. افناع و استدلال در خانه هم همین است؛ میان زن و شوهر، والدین و فرزندان، استاد و دانشجو. صورت مسئله عوض می‌شود، اما پایان داستان تقریباً همیشه یکی است.

مدت‌ها فکر می‌کردم علتش روشن است؛ آدم‌ها لجبازند.

اما امروز احساس می‌کنم شاید اصلاً سؤال را اشتباه پرسیده‌ایم. ما همیشه می‌پرسیم:

«چرا این همه استدلال، کسی را قانع نمی‌کند؟»

اما شاید سؤال مهم‌تر این باشد:

آیا ذهن ما اصلاً از استدلال شروع می‌کند؟ شاید ذهن، قبل از آنکه حتی اولین جمله را بشنود، مشغول پاسخ دادن به سؤال‌های دیگری است.

این را چه کسی گفته؟ می‌شود به او اعتماد کرد؟ از کدام سمت ماجرا حرف می‌زند؟ اگر حرفش را بپذیرم، چه چیزی از باورهای قبلی من زیر سؤال می‌رود؟

اگر این تصویر درست باشد، بخش بزرگی از گفت‌وگوهای ما اصلاً بر سر استدلال‌ها نیست؛ بر سر اعتبار گوینده است. و به همین دلیل در بسیاری از بحث‌ها، به جای نقد استدلال، شخص و جایگاه گوینده را نقد می‌کنیم: «سوگیری دارد.» «مغالطه می‌کند.» «اسیر فلان رسانه شده.»

«منافعش اجازه نمی‌دهد حقیقت را ببیند.» انگار پیش از آنکه به استدلال برسیم، درباره صلاحیت گوینده رأی داده‌ایم. در واقع عمده استدلال‌ها اصلاً رد نمی‌شوند؛ بلکه هیچ‌وقت نوبت رسیدگی به آن‌ها نمی‌رسد. شاید آنچه امروز در بسیاری از گفت‌وگوهای ما می‌بینیم، فقط زوال رواداری نباشد ما دچار زوال فرض حسن نیت هم شده‌ایم.

در چنین وضعیتی، استدلال دیگر نقش پل را بازی نمی‌کند؛ مهماتی می‌شود برای حمله به سنگر طرف مقابل. شاید به همین دلیل است که کنایه، برچسب و تمسخر، گاهی از خود استدلال مؤثرترند؛ چون تمسحیم‌تر به همان جایی حمله می‌کنند که ذهن، پیش از ورود به بحث، درباره آن تصمیم گرفته است. هرچه بیشتر به این الگو فکر می‌کنم، بیشتر احساس می‌کنم ما هنوز معماری پذیرش حقیقت را درست شناخته ایم. بزرگ‌ترین مانع افناع، ضعف استدلال نیست؛ قضاوتی است که پیش از شنیدن استدلال انجام داده‌ایم. گویی اختلاف اصلی ما حتی بر سر حقیقت نیست. شاید اختلاف،از همان لحظه‌ای آغاز می‌شود که ذهن تصمیم می‌گیرد آیا حرف این گوینده اصلاً ارزش بررسی دارد یا نه.

رئیس پیشین سازمان حفاظت

محیط زیست، با تأکید بر اینکه مقایسه وضعیت فعلی دریاچه با سال گذشته تصویر کاملی از شرایط آن ارائه نمی‌دهد،می‌گوید: در حالی که طبق برنامه احیا باید اکنون حدود ۱۰ میلیارد مترمکعب آب در دریاچه ارومیه وجود داشته باشد، حجم آب دریاچه در اول شهریور امسال حدود ۳.۱ میلیارد مترمکعب بوده است. به گزارش خبرآنلاین، وضعیت دریاچه ارومیه در روزهای پایانی تابستان بار دیگر مورد توجه قرار گرفته است؛ موضوعی که با توجه به کاهش معمول حجم آب دریاچه در فصل گرم سال، همواره یکی از شاخص‌های مهم برای ارزیابی روند احیای آن محسوب می‌شود. در همین زمینه، عیسی کلانتری، دبیر ستاد احیای دریاچه ارومیه در دولت دوازدهم و رئیس پیشین سازمان حفاظت محیط زیست، در گفت‌وگو با خبرآنلاین با اشاره به اینکه مقایسه وضعیت فعلی دریاچه با سال گذشته به‌تنهایی نمی‌تواند معیار مناسبی برای ارزیابی شرایط آن باشد، می‌گوید: «وضعیت آب دریاچه در آخر شهریور مهم است.»

او با اشاره به وضعیت دریاچه در سال‌های گذشته ادامه می‌دهد: «حجم دریاچه در اول شهریور ۱۳۹۹، ۴ میلیارد و ۳۰۰ میلیون مترمکعب بود و حجم دریاچه در سال جاری در اول شهریور ۳ میلیارد و ۱۰۰ میلیون مترمکعب است.» کلانتری با تأکید بر فاصله قابل توجه وضعیت فعلی با اهداف تعیین‌شده در برنامه احیای دریاچه ارومیه می‌گوید: «طبق برنامه باید

تاریخ

روزی که مردم ایران با صدای لرزش سقف‌ها از خواب پریدند، بلکه تنها مرزهای جغرافیایی، بلکه غرور ملی‌شان زیر چرخ‌دنده‌های جنگ‌افزارهای بیگانه له شد. این روایتی است از لحظه‌ای که نقاب از چهره قدرت پوشالی کنار رفت. به گزارش مبلغ، هواهنوز گرم و میش بود. آن صبح سرد شهریورماه سال ۱۳۲۰ در تهران، شبیه هیچ صبح دیگری نبود. صدای عجیبی که از افق دوردست به گوش می‌رسید، آرامش خیابان‌های سنگفرش‌شده را خراش می‌داد. مردم که هنوز در خواب سنگین ناشی از گرانی نان و فشارهای معیشتی دوران جنگ بودند، کم‌کم به خیابان‌ها ریختند. در آن سال‌ها، رادیو تهران تنها مامن مردم برای شنیدن اخبار بود اما آن روز، رادیو در بهت و سردرگمی فرو رفته بود. در آن لحظات نخستین، هیچ‌کس نمی‌دانست چه چیزی در انتظار کشور است. فقط صدای غرش هواپیماهایی که بر فراز پایتخت دور می‌زدند، لرزه بر اندام شهر می‌انداخت. آن پرنده‌های آهنین برخلاف کبوترهای میدان توپخانه، پیامی از صلح نداشتند. آن‌ها آمده بودند تا ثابت کنند آن چیزی که حاکم وقت، شب و روز با تبلیغات گسترده‌اش به عنوان ارتش مدرن و مقتدر در بوق و کرنا کرده بود، چیزی جز یک ویتترین پوشالی نبوده است.

پیرمردی در بازار بزرگ تهران، همان‌جایی که صدای چک‌چک چکش‌های مسگران همیشه روال بود، به آسمان خیره شده بود. او بعدها برای نوه‌هایش تعریف می‌کرد که در آن لحظه چه حسی داشت. است. او می‌گفت انگار سقف آسمان روی سر همه ما فروریخت. آن هواپیماها فقط ماشین نبودند؛ آن‌ها‌نماد تحقیر یک ملت بودند. هرمی که سال‌ها تحت فشار سیاست‌های استبدادی، کشف حجاب اجباری، سرکوب علما و محدودیت‌های شدید زندگی کرده بودند، به امید اینکه حداقل امنیت کشورشان حفظ شود، سکوت کرده بودند. اما در آن صبح نحس، دیدند که حتی این امنیت به ظاهر آهنین هم حیایی بیش نبوده است. در آن روزها، روایت مردم کوچه و بازار از آن واقعه، پر از خشم بود.

اجتماعی

دریاچه ارومیه در پایان تابستان

چرا ۳ میلیارد مترمکعب آب خبر خوبی نیست؟

سال گذشته نیز می‌گوید: «شهریور

پارسال در حد صفر بود؛ یعنی زیر یک میلیارد مترمکعب بود و تقریباً خشک شده بود.» او در پاسخ به این پرسش که آیا افزایش حجم آب دریاچه نتیجه بازندگی بوده یا حقیابه آن مترمکعب می‌رسید، نه ۳ میلیارد و ۱۰۰ میلیون مترمکعب.»



ادامه می‌دهد: «بارش که زیاد می‌شود، خودبه‌خود حقیابه دریاچه گرفته می‌شود؛ نه اینکه لَبه‌صورت جداگانه [حقیابه را بدهند.]] به گفته کلانتری، در کنار بارش‌ها، موضوع انتقال آب از حوضه زاب نیز در وضعیت دریاچه مطرح است. او با اشاره به این طرح می‌گوید: «حدود پنج، شش سال است که سالی ۶۰۰ میلیون مترمکعب باید از زاب آب

دریاچه ارومیه در پایان تابستان؛ چرا ۳ میلیارد مترمکعب آب خبر خوبی نیست؟/ عیسی کلانتری:بر اساس برنامه احیا، الان باید ۱۰ میلیارد مترمکعب آب می‌داشتیم دریاچه ارومیه چقدر آب دارد؟ این روزها گفته می‌شود که گرمای تابستان امسال حریف دریاچه ارومیه نشده و وضعیت آب دریاچه خوب است. کلانتری درباره مقایسه وضعیت امسال با

روایتی از روزی که غرور یک ملت در غبار نشست

خشم از حاکمی که دم از مدرنیته می‌زد اما در برابر اولین فشار خارجی، ارتشش را رها کرد و به فکر خروج خودش از کشور بود. حکایت‌ها می‌گویند که سربازان، همان کسانی که در میدان‌های رژه با پوین‌های واکس‌خورده و سرهای بالا حرکت می‌کردند، به محض دیدن نخستین تانک‌های بیگانه، لباس‌های نظامی را از تن درآوردند و در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر ناپدید شدند. آن‌ها نمی‌دانستند برای چه کسی و برای کدام هدف می‌جنگند. وقتی فرماندهی عالی، تمام تکیه‌اش به قدرت‌های بیگانه



بود، حالا به جای خدمت به اقتصاد ایران، در خدمت انتقال تجهیزات جنگی بیگانگان قرار گرفته است. این یعنی حاکمیت، مدیریت کشور را نه برای مردم، بلکه برای بهره‌برداران دیگران انجام داده بود.

در آن فضای غبارآلود، یکی از تلخ‌ترین خاطرات مردم، حس بی‌دفاع بودن بود. اینکه کشوری با آن تمدن کهن و آن سابقه استادگی در برابر ستم، به جایی رسیده بود که آسمانش را دیگران کنترل می‌کردند. این مسئله، ریشه در اخلاق حکمرانی پهلوی داشت. وقتی حکمران، خود را پاسخگو به شمردم نمی‌داند و تمام اعتبار خود را از خارج کسب می‌کند، بدیهی است که در لحظه بحران، هیچ مشروعیت مردمی ندارد تا بر پایه آن مقاومت کند. مردم آن روز، نه با حکومت بودند و نه با اشغالگران؛ آن‌ها میان دو لبه فیچی

زآب به دریاچه نمام شده است.» کلانتری اظهار می‌کند: «از سال ۱۴۰۰ حداقل حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیون مترمکعب هم از زاب آب آمده است.» با این حال، او معتقد است با توجه به مجموعه این اقدامات، حجم آب دریاچه همچنان فاصله زیادی با آنچه باید براساس برنامه احیا باشد دارد.

او با تأکید بر اینکه اکنون حدود ۳ میلیارد مترمکعب آب در دریاچه وجود دارد، می‌گوید: «حواستان باشد؛ ۳ میلیارد مترمکعب آب الان داریم، ولی این در حالی است که در شهریور ۱۳۹۹ حدود ۴ میلیارد و ۳۰۰ میلیون مترمکعب آب داشتیم.»

کلانتری تأکید می‌کند: «بر اساس برنامه احیا، الان باید حداقل ۱۰ میلیارد مترمکعب آب داشته باشیم.» دبیر پیشین ستاد احیای دریاچه ارومیه در پاسخ به این پرسش که آیا با توجه به افزایش آب دریاچه نسبت به سال گذشته، باید از وضعیت فعلی خوشحال بود یا نه، گفت: «جای تأسف دارد که به جای ۱۰ میلیارد، ۳ میلیارد مترمکعب آب داریم.»

او ادامه می‌دهد: «ما به جای اینکه روی موضوع بارندگی فقط مانور بدهیم باید بدانیم که علاوه بر بارندگی این میزان آب بابت سرریز سدها هم بوده است.» کلانتری در ادامه به موضوع حقیابه دریاچه ارومیه اشاره و اظهار می‌کند: «حقیابه مال زمانی است که سرریز نیست. در شرایط عادی سالیانه، به‌طور متوسط حدود یک‌ونیم میلیارد مترمکعب سرریز سدها بوده است.»

سرریز سدها بوده است.»

تاریخ

کسی بود که به فکر فرار افتاد. روایت آن روزها، روایت شکاف‌های عمیق است. شکاف میان دنیایی که حکومت به مردم نمایش می‌داد و دنیای واقعی که در آن، استقلال کشور ما به بازیچه تبدیل شده بود. برخی بازاری‌ها تعریف می‌کردند که در همان روزهای اشغال، نیروهای متفقین به راحتی در خیابان‌ها تردد می‌کردند و ارتش ما، همان ارتش پرمطراق، تماشاگر بود. تحقیر، دردناک‌ترین بخش ماجرا بود. مردم می‌دیدند که جاده‌ها، پل‌ها و راه‌آه‌نی که با پول مالیات کمرشکن آن‌ها ساخته شده

امروز که از آن روزها فاصله گرفته‌ایم، روایت آن نسل، یک هشدار دائمی است. هشدار برای همه ما که بدانیم استقلال سیاسی، اقتصادی و نظامی، شوخی‌بردار نیست. اگر حکمرانی در هر دورهای بخواهد راه میان‌بر برود و به جای تقویت درونی، به وعده‌های شیرین بیگانگان دل ببندد، سرنوشتی جز تکرار تاریخ نخواهد داشت. آن صبح شهریور، آسمان ما ناآمن شد چون اراده سیاسی ما در داخل شکل نگرفته بود. امروز، امنیت آسمان ما، امنیت مرزهای ما و اقتدار ملی ما، مرهون همین درسی است که از آن شکست سنگین آموختیم. مردم ایران در آن سال‌ها هزینه سنگینی پرداختند تا به این باور برسند که عزت، تنها در گرو ایستادگی بر اصول خود است. نه در جلب رضایت قدرت‌های بیرونی.

در تمامی خانه‌ها، در هر گوشه‌ای از بازار و در هر مدرسه‌ای، این روایت دهان به دهان چرخید و به نسل‌های بعد رسید. نسلی که یاد گرفت نباید به لیخند قدرت‌های بزرگ اعتماد کرد؛ نسلی که درک کرد امنیت، خریدنی نیست، بلکه ساختنی است. این صبح شهریور، با تمام تلخ‌اش، نقطهطفی بود که غرور ملی ایرانیان را نه در غبار شکست، که در کوره تجربه، صیقل داد تا امروز، هر هواپیمایی که بر فراز آسمان ما پرواز می‌کند، با اجازه و در چارچوب اقتدار ما باشد.

PDF Compressor Free Version

«شبهه آکل و مأكول» یکی از پرسش‌هایی است که در بحث معاد و حشر انسان مطرح می‌شود. پرسش اصلی این است: اگر انسانی پس از مرگ، در چرخه طبیعت قرار گیرد و بخشی از مواد بدن او از طریق تغذیه وارد بدن انسان دیگری شود، در روز قیامت چه اتفاقی برای این مواد خواهد افتاد؟ بدن کدام‌یک از این دو انسان محشور می‌شود؟

به گزارش مبلغ، منظور از «آکل و مأكول» در این بحث، فرضی است که بخشی از بدن یک انسان وارد بدن انسان دیگری شود. این موضوع می‌تواند پرسش‌های متعددی درباره هویت انسان، بدن اخروی و چگونگی تحقق پاداش و کیفر در قیامت ایجاد کند. در ادامه، صورت‌های مختلف این شبهه و پاسخ به آنها را به زبانی ساده بررسی می‌کنیم.

اگر بدن انسان در طول عمر دائماً تغیر کند، کدام بدن در قیامت بازمی‌گردد؟

بدن انسان در طول زندگی ثابت نمی‌ماند و سلول‌ها و مواد تشکیل‌دهنده آن به مرور زمان تغیر می‌کنند. بنابراین ممکن است این سؤال مطرح شود که فردی که مثلاً هفتاد سال زندگی کرده، در حقیقت در طول این مدت

بدن‌های متفاوتی داشته است؛ پس در قیامت کدام‌یک از این بدن‌ها محشور خواهد شد؟ پاسخ این است که تغیر اجزای بدن به معنای تغیر هویت انسان نیست. انسان در دوران کودکی، جوانی و پیری همان شخص است؛ حتی اگر بسیاری از اجزای مادی بدن او در این سال‌ها تغیر کرده باشند. آنچه استمرار «من» انسان را حفظ می‌کند، مجموعه

ثابت و تغیرناپذیری از سلول‌ها و مولکول‌ها نیست. بنابراین، در مسئله معاد قرار نیست خداوند دقیقاً همان سلول‌هایی را که انسان در یک مقطع خاص از زندگی داشته، دوباره جمع‌آوری و بازسازی کند. انسان محشورشده همان فرد دنیوی است، اما با بدنی متناسب با زندگی اخروی.

اگر بخشی از بدن یک مرده از طریق طبیعت وارد بدن فرد دیگری شود چه؟

برای مثال، فرض کنیم بدن انسانی پس از مرگ در خاک تجزیه شود و مواد حاصل از آن توسط ریشه یک گیاه جذب شود. سپس فرد دیگری آن گیاه را مصرف کند و بخشی از این مواد وارد بدن او شود. در چنین شرایطی ممکن است این پرسش مطرح شود که این ذرات در قیامت متعلق به کدام انسان خواهند بود؟ آیا باید به بدن انسان اول بازگردند یا جزئی از بدن انسان دوم باقی می‌مانند؟ پاسخ آن است که معاد به این معنا نیست که تمام مواد بدن دنیوی باید با همان ترکیب و همان ذرات دوباره به جای نخست خود بازگردند. بدن انسان در همین دنیا نیز دائماً در حال تغیر است؛ مواد مختلف وارد بدن می‌شوند و مواد دیگری از آن خارج می‌گردند. بنابراین، ورود بخشی از مواد بدن یک انسان به بدن فرد دیگر، به معنای انتقال هویت شخص اول به شخص دوم نیست.ماده ممکن است جای‌جا شود، اما هویت انسان همراه با آن ماده منتقل نمی‌شود.

اگر در یک فرض نظری، تمام بدن یک انسان وارد بدن دیگری شود چه؟

صورت شدیدتر این شبهه زمانی مطرح می‌شود که فرض کنیم بدن یک انسان به‌طور کامل وارد بدن انسان دیگری شده است. در چنین حالتی ممکن است گفته شود اگر ماده بدن دو انسان کاملاً با یکدیگر مرتبط شده باشد، در قیامت چگونه می‌توان آنها را از هم جدا کرد؟ اما اساس این پرسش بر این تصور استوار است که هویت انسان همان مواد تشکیل‌دهنده بدن اوست؛ در حالی که چنین نیست.

برای فهم ساده‌تر موضوع می‌توان لباس را مثال زد. اگر دو نفر لباس‌های خود را با یکدیگر عوض کنند، هویت آنها تغیر نمی‌کند. لباس متعلق به انسان است، اما خود انسان نیست. بدن نیز نسبت به روح چنین جایگاهی دارد. بدن ابزار مادی انسان است و هویت اصلی او به روح و شخصیت او مربوط می‌شود. از این رو، حتی اگر در یک فرض کاملاً نظری، تمام مواد بدن یک انسان وارد بدن فرد دیگری شود، این اتفاق موجب یکی‌شدن هویت آن دو نخواهد شد. در قیامت، هر انسان با هویت خودش محشور می‌شود و مسئله این نیست که خداوند برای بازشناسی افراد، به حفظ تک‌تک ذرات بدن دنیوی آنها نیاز داشته باشد. اگر مواد بدن یک مؤمن و یک کافر با هم ترکیب شود، پاداش و کیفر چگونه

دین و اندیشه

وقتی بدن یک انسان وارد بدن دیگری می‌شود تکلیف پاداش چیست؟

خواهد بود؟ ممکن است گفته شود اگر بخشی از مواد بدن یک مؤمن وارد بدن یک کافر شود یا برعکس، در قیامت چگونه می‌توان پاداش مؤمن و مجازات کافر را از یکدیگر تفکیک کرد؟ در اینجا باید میان «ماده بدن» و «صاحب بدن» تفاوت قائل شد.

پاداش و کیفر به یک سلول، مولکول یا قطعه‌ای از بدن تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه این انسان است که به دلیل ایمان، کفر، نیت و اعمال خود، مسئول شناخته می‌شود. بنابراین اگر ماده‌ای از بدن یک مؤمن وارد بدن شخص دیگری شود، ایمان او به فرد دوم منتقل نمی‌شود. همان‌گونه که گناه و کفر انسان دوم نیز به فرد اول منتقل نخواهد شد. ایمان، کفر، نیت و عمل، ویژگی‌های روح و شخصیت انسان هستند و نمی‌توان آنها را ویژگی یک ذره خاص از بدن دانست. قرآن کریم در همین زمینه می‌فرماید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» یعنی: «برای انسان جز حاصل تلاش و عمل خودش نخواهد بود.» بنابراین هر فرد نتیجه اعمال و انتخاب‌های خودش را خواهد دید و اشتراک یا جابه‌جایی مواد بدن، عدالت الهی را دچار اختلال نمی‌کند.

دو نکته اساسی برای فهم شبهه آکل و مأكول

برای پاسخ دقیق‌تر به این شبهه، باید دو اصل مهم را در نظر گرفت؛ زیرا بخش اصلی این اشکال از نادیده گرفتن همین دو نکته ناشی می‌شود.

نکته نخست: در معاد، همانندی بدن کافی است و لازم نیست عین مواد دنیوی بازگردد. در معاد، ضرورت ندارد همان تم‌ها و مولکول‌هایی که

بدن انسان را در دنیا تشکیل داده‌اند، عیناً دوباره کنار یکدیگر قرار گیرند. آنچه اهمیت دارد، بازآفرینی انسان به صورتی متناسب با همان شخص است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ.» «آیا آن خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، توانا نیست که همانند این بشرها را بیافریند؟ آری، می‌تواند؛ زیرا او آفریدگاری توانا و داناست.» در این آیه تغیر «مِثْلَهُمْ» به معنای «همانند آنان» به کار رفته است، نه «عَیْنُهُمْ» به معنای «خود آنان عیناً.» بنابراین لازم نیست بدن اخروی دقیقاً از همان ذراتی تشکیل شود که بدن دنیوی انسان از آنها ساخته شده بود. همچنین در حدیثی از امام صادق(ع) نقل شده است که روح مؤمن پس از مرگ در بهشت برسخی متمتع است و در قیامت با همان صورتی که در دنیا داشته، محشور می‌شود. بر این اساس، آنچه اهمیت دارد حفظ صورت و هویت انسان است، نه بازسازی دقیق ترکیب مادی بدن.

نکته دوم: هویت مادی به روح او مربوط است، نه به اجزای مادی بدن. جسد تابع روح است و بدن ثابت و تغیرناپذیری که تمام هویت انسان به آن وابسته باشد، وجود ندارد. نفس انسان به هر بدنی تعلق داشته باشد، همان انسان است. به بیان ساده‌تر، اینکه چه چیزی «من» را تشکیل می‌دهد، وابسته به این نیست که دقیقاً چه تعداد و چه نوع اتم‌های در بدن من قرار گرفته‌اند. انسان در کودکی، جوانی و پیری با وجود تغیرات فراوان جسمانی، همچنان همان «من» را تجربه می‌کند. این استمرار نشان می‌دهد که تغیر مواد بدن به معنای تغیر هویت انسان نیست.

با توجه به این دو اصل، پاسخ شبهه آکل و مأكول روشن‌تر می‌شود. اگر مواد بدن انسان پس از مرگ وارد چرخه طبیعت شوند و حتی بخشی از آنها از راه غذا وارد بدن فرد دیگری شود، این مسئله موجب انتقال هویت انسان اول به انسان دوم نخواهد شد.

همچنین لازم نیست در قیامت، تمام ذرات بدن دنیوی هر فرد دقیقاً شناسایی و به همان شخص بازگردانده شوند. خداوند انسان را با هویت و صورتی متناسب با همان شخص محشور می‌کند. در مسئله پاداش و کیفر نیز معیار، ماده بدن نیست؛ بلکه ایمان، نیت، اراده و اعمال انسان است. بنابراین اشتراک یا جابه‌جایی بخشی از مواد بدن مؤمن و کافر، خللی در عدالت الهی ایجاد نمی‌کند.

در نهایت، پیچیدگی شبهه «آکل و مأكول» بیش‌تر زمانی شکل می‌گیرد که انسان را صرفاً مجموعه‌ای از ذرات مادی بدن بدانیم. اما اگر هویت اصلی انسان را وابسته به روح و شخصیت او بدانیم، تغیر، جابه‌جایی یا حتی از بین رفتن مواد بدن، مانعی برای تحقق معاد و عدالت الهی نخواهد بود.